**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030201**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد این بود که قصد قربت آیا در زکات معتبر هست یا معتبر نیست. به تناسب آیه‌ای را خواندیم از سورۀ بقرۀ آیۀ ۲۷۲. این آیۀ ۲۷۲ سورۀ بقره ادامه‌ای داشت، در آیۀ ۲۷۳ «لِلْفُقَراءِ الَّذينَ أُحْصِرُوا في سَبيلِ اللّهِ»

در جلسۀ قبل یک صحبت‌هایی در مورد نحوۀ ارتباط این آیۀ به آیۀ قبل کردیم. من این آیۀ بعد را یک مقداری داشتم مطالعه می‌کردم، دو تا نکتۀ عجیب به ذهنم رسید که ولو خارج از بحث اصلی ماست ولی به نظرم تأکید برش مهم است. یک نگاه کردم روی، این «لِلْفُقَراءِ الَّذينَ أُحْصِرُوا» عرض کردم در اینکه للفقراء متعلق به چی هست اختلافات زیادی هست، عبارت‌هایش را در جلسۀ قبل اشاره کردم آدرس‌هایش را دادم. نهایتا عرض کردم دو تا چیز می‌تواند مراد باشد یعنی دو تا اعراب، یکی اینکه للفقراء متعلق به انفقوا محذوف باشد، یکی اینکه للفقراء متعلق به الصدقات یعنی خبر مبتدای محذوف باشد، الصدقات یا هذه الصدقات امثال اینها محذوف باشد، للفقراء خبر آن باشد. به نظر می‌رسد که وجه اوّل هم درست است، یعنی انفقوا درست است نه الصدقات للفقراء. وجه‌اش هم این است که بدون تردید نه صدقۀ واجبه، الصدقات للفقراء الذین احصروا اگر باشد معنایش این است که صدقات مربوط به اینهاست، اختصاص به اینها دارد، در حالی که قطعا اینجور نیست، هیچ کسی در این نمی‌گوید که حتما باید صدقه، این خصوصیاتی که در این آیه ذکر شده «لِلْفُقَراءِ الَّذينَ أُحْصِرُوا في سَبيلِ اللّهِ لا يَسْتَطيعُونَ ضَرْبًا فِي اْلأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النّاسَ إِلْحافًا» این ویژگی‌های این مجموعه قطعا شرط صدقه، نه شرط صدقۀ واجب است نه شرط صدقۀ مستحب است، امثال اینهاست. این است که به نظر می‌رسد که آن وجهی که بعضی از، خیلی هم گفتند از قدیم هم گفتند، متعلق به انفقوا است نه متعلق به الصدقات. حالا چرا این مورد را تخصیص به ذکر داده؟ یک وجه‌اش این است که بگوییم چون فرد اکمل بوده، تخصیص به ذکر این فرد اکمل بودن، به نظر می‌رسد این هم ما دلیل نداریم که این فرد اکمل باشد، چون توش، و فرض کنید یک کسی که خیلی نیازمندی‌اش زیاد است بگویید بهتر است به آن کسی بدهیم که نیازمندی‌اش شدیدتر باشد، خب این حرفی، ولی به نظر می‌رسد آن چیزی که منشاء تخصیص به ذکر داده این هست که اینجور افراد غفلت می‌شود از دادنشان، فرد خفی، این دقت بفرمایید غیر از فرد خفی با فرد اکمل فرق دارد، یکی از جهاتی که یک مورد تخصیص به ذکر داده می‌شود به خاطر خفی بودن هست، فرض کنید در آیۀ شریفۀ می‌گوید و لا تقل لهما افٍّ، به پدر و مادر اُفّ نگو، این چرا اُفّ را چیز کرده؟ چون فرد خفی است نه اینکه فرد اکمل هست، نه فرد اکمل نیست چون خیلی وقت‌ها آدم‌ها غفلت می‌کنند خیال می‌کنند به خصوص آیه در مورد پیرمردهاست، آن آیۀ اُفّ در مورد پیرمردهاست، پدر و مادر که پیر می‌شوند بچه کم حوصله می‌شود دیگر، خب آنها هم کم حوصله‌اند این کم حوصلگی سرایت می‌کند به بچه کارش را انجام می‌دهد ولی یک نِقّ هم می‌زند، آن نِقّ زدن که گاهی اوقات می‌گوید حتی نِقْ هم زن حالا کارت را می‌کنی که آن هیچی که باید انجام بدهی، و اقت ازدحما جناح الظل من الرحمة که هیچی، نق هم نزن حالا امثال اینها چون گاهی اوقات آدم غفلت می‌کند که کأنّ این نق زدن خودش یک کار بدی است. اینجا عمدۀ قضیه آن چیزی که به نظر می‌رسد این هست که فرد خفی را می‌خواهد بیان کند. من مراجعه کردم به ترجمه‌های قرآن، تمامی ترجمه‌های قرآنی که در این برنامۀ جامع التفاسیر هست آنهایی که مرجع ضمیر یعنی محذوف را ظاهر کردند، بعضی‌هایشان اصلا محذوف را ظاهر نکردند مثل تفسیر ابوالفتوح رازی همینجور ترجمۀ ترجمۀ تحت اللفظی کردند آن هیچی. آنهایی که محذوف را ظاهر کردند هیچکدامشان انفقوا را معنا نکردند، انفقوا للفقراء، آن یکی، الصدقات للفقراء را گرفتند، و بعضی‌هایشان حتی از این بالاتر تصریح کردند به آن اختصاص مثلا، در آدینه وند دارد نیکی و انفاق شما مخصوص فقیرانی است که تا آخر. این مخصوص بودن الهی قمشه‌ای دارد، بروجردی دارد، ترجمۀ بیان السعادة دارد، مخزن العرفان دارد، عاملی هم شبیه می‌گوید شبیه همین صدقه ویژۀ کسانی است. بعضی‌ها کلمۀ مخصوص را نیاوردند ولی همان را ترجمه کردند همین ترجمۀ الصدقات لـ را معنا کردند که قبلا هم اشاره کردند الصدقات لـ آن هم ازش اختصاص استفاده می‌شود. ولی به صراحت آن نیست حالا آنها یک کمی صریح‌تر. این صدقات از آن بینوایان است، تعبیر از آن، آیتی دارد، پاینده دارد، پور جوادی دارد، ترجمان فرقان دارد، ترجمۀ کاشف دارد، ترجمۀ المیزان دارد، مشکینی. بعضی‌ها تعبیر کردند صدقه برای فقیرانی است، احسن الحدیث، ارفع، برزی، حجت التفاسیر، رضایی، رهنما، سراج، صفوی، صلواتی، فارسی، فولادوند، کاویان‌پور، گرمارودی، مرکز فرهنگ و معارف قرآن معذی، دهلوی.

آقای انصاری هم نوشته صدقات حق نیازمندانی است. آن هم در واقع کأنّ باید به آنها داده بشود، حق آنهاست، معنای حق یک نوع منع غیر درش خوابیده. در بعضی «از برای» تعبیر کردند، روان جاوید، شعرانی، صفی علی شاه، مصباح زاده. این چیزهایی هست که الصدقات تعبیر دارد. بعضی‌ها که یک مقداری نزدیک‌تر شدند و متوجه این نکته شدند که اختصاص به اینها ندارد، یکی آقای مکارم هست، آقای مکارم یک تعبیری دارد خب تعبیر یک جوری هم هست، انفاق شما مخصوصا باید، هم مخصوصا دارد هم باید، این دو تا را با هم جمع کرده که این ترجمۀ جوامع الجامع، حجتی، مکارم شیرازی، تفسیر نور اینجوری تعبیر کردند، انفاق شما مخصوصا باید، تعبیر قشنگی نیست.

نوبری تعبیر کرده صدقه و احسان به آن فقرایی لازم است که، که آن هم یک نوع مفهوم طوری توش دارد. حالا بعضی‌ها می‌گویم آنهایی که یک مقداری توجه کردند که اختصاص ندارد بعضی‌ها خب حالا که اختصاص ندارد برای چی اینها ذکر شده؟ دو سه تا مترجم به این توجه کردند آن را هم افضل بودن گرفتند، یکی خسروی هست که یک ترجمه دارد قبل از ترجمه در پرانتز یک تفسیر طوری دارد بعد ترجمه کرده. در تفسیر طوری‌اش دارد می‌گوید افضل فقرا، در مقام بیان افضل فقرا گفته برای فقیرانی است که، این جمع بین این دو تعبیر کرده. طاهری دارد می‌گوید مخصوصا در مورد نیازمندانی که، حالا مخصوصا آن چیز را توضیح نداده، حالا طاهری شاید آن افضل بودن هم توش در نمی‌آید ولی کلمۀ مخصوصا آن حالا چطور.

یاسری دارد نفقات و صدقات سزاوار است، تعبیر سزاوار است دارد. من به نظرم روشن‌ترین چیزش این است که صدقه بدهید به فقیران، همان انفقوا للفقرا ترجمه‌اش بکنید صدقه بدهید به فقیران تمام شد. آن هم در پرانتز بگذارید که مشخص باشد که این مقدر است، صدقه بدهید به فقیران روشن‌ترین عبارت، قشنگ‌ترین عبارت، عبارت هم هیچ گیر و گوری هم ندارد، اینکه حالا علت اینکه این مورد را هم تخصیص به ذکر داده آیا به جهت فرد اکمل بوده، فرد خفی بوده اینها را هم واگذار کند آدم به خواننده، صدقه بدهید خیلی تعبیر، و تعجبی که من کردم این است که انفقوا للفقرا در کلمات مفسرین خیلی‌ها گفتند ولی در مقام ترجمه یک نفر هم انفقوا ترجمه نکرده، من تعجب کردم که چرا بین کتب تفسیر کتب ترجمه اینقدر فاصله است، این یک نکته.

**شاگرد:** تاج التراجم البته دارد. نفقات کنید آن درویشان را

**استاد:** نفقات کنید، تاج التراجم، آها، نفقات کنید آن درویشان را، خب خوب است. من تاج التراجم را ندارم. آن خوب است، نفقات کنید آن درویشان را. البته بعضی از مثلا یک نصفی نوشته «مر درویشان را». نصفی دارد «صدقه مر درویشان را» حالا اینها در واقع توضیح ندادند، صدقه مر درویشان را یک کمی ابهام دارد، یعنی صدقه بدهید مر درویشان را، یا صدقه مر درویشان را است.

**شاگرد:** «مر» همان برای است دیگر.

**استاد:** نه مرادم این است که آن محذوفش را ذکر نکردند، محذوفش صدقه بدهید مر درویشان را، یا صدقه مر درویشان را است، به هر حال عبارت‌های اینجوری ابهام. من به نظرم صدقه بدهید انفاق همان تعبیر تاج التفاسیر تعبیر خوبی بود، تعبیر چی بود؟ نفقات کنید آن درویشان را، خب خوب است خیلی.

**شاگرد:** در تقدیر بگیریم همان و انفقوا من خیر تنفقویش.

**استاد:** آن اشکالش را جلسۀ قبل کردیم انگار نبودید که مفصل بحث کردیم که این غلط است، متعلق به محذوف است آن غلط است، فاصلۀ بین عامل و معمول و اجنبی لازم می‌آید. گفتیم ۵ وجه وجود دارد آن وجه‌ها غلط است، آن اشکالات چیزی‌اش را اشکال کردیم دیگر، فاصلۀ بین عامل و معمول و اجنبی صحیح نیست.

**شاگرد:** ما تنفقوا ذیل آیه

**شاگرد:** ما تنفقوا من خیر

**استاد:** «و» دارد، فاصلۀ واو که نمی‌تواند به متعلقش. عرض کردم آن وجوه که حالا یک قدری از وجوهی که گفتند هم خارج از وجه ششمی هست که یک مقداری به هر حال صحیح نیست. می‌خواستم بگویم که ضعیف‌تر از آنهاست که نه ضعیف‌تر نیست، بعضی از آنها خیلی ضعیف است. بی‌انصافی است بگوییم ضعیف‌تر از آنهاست. نه اینکه متعلق به محذوف است و آن چیزی که از جهت ساختاری می‌تواند به او متعلق باشد یا از صدقات للفقراء باید باشد یا انفقوا للفقراء و عرض کردم با توجه به آن قرینۀ خارجی که قطعا این مورد مورد خاص نیست، اختصاص ندارد انفقوا باید گرفت که در مقام حالا فرد افضل بگیرید فرد خفی بگیرید آنش به هر حال هر دو جورش می‌شود ولی عرض کردم شاید روشن‌تر این باشد که همان فرد خفی بگیرید. حالا ترجمه بگیریم همان صدقات بدهید برای فقیران، برای تعبیر کنیم، فقیران را هم تعبیر نکنید که آن مفعول، برای تبدیل کنیم به مفعول بی واسطه، این یک نکته.

نکتۀ دیگری که در این ترجمه‌ها می‌دیدم آن دیگر اجماعی‌تر است، آن این است که احصار را تمام آقایانی که ترجمه کردند نمی‌دانم، هیچکدامشان به معنای بیماری نگرفتند، در حالی که در لغت یکی از، مورد بحث هست، خیلی بحث جدی هست که احصار مرادش چی است، بعضی‌ها می‌گویند یعنی بیماری، منع به بیماری حصر منع به عدو، خیلی اختلافات از کلماتی هست که بسیار در لغت اختلاف در موردش هست به طوری که این عبارت را در معجم مقاییس اللغة می‌گوید الکلام فی حصره و احصره مشتبه عندی غایة الاشتباه، چون خیلی می‌گوید مختلف معنا کردند، هر کسی رسیده یک جور معنا کرده، واقعا هم همینجور است، کسی کتاب‌های لغت را ببیند واقعا. ولی آن چیزی که از جهت روایات ما مسلم است، هیچ تردیدی هم درش نیست اینکه احصار با حصر فرقی ندارد، اُحْصِرَ و حُصِرَ یک معناست و معنایش هم بیمار است، این در آیۀ حج مطرح است، در فرق بین محصور و مصدود، در روایت‌های بابی، روایت‌های مکرر خیلی روایت زیاد دارد، کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۶۸ تا صفحۀ۳۷۱؛ من یک روایتش را بخوانم، روایت معاویة بن عمار می‌گوید: «الْمَحْصُورُ غَيْرُ الْمَصْدُودِ الْمَحْصُورُ الْمَرِيضُ وَ الْمَصْدُودُ الَّذِي يَصُدُّهُ الْمُشْرِكُونَ كَمَا رَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَصْحَابَهُ لَيْسَ مِنْ مَرَضٍ وَ الْمَصْدُودُ»

که حاج آقا این را اینجوری استظهار کردند که مصدود همۀ کسانی که لیس من مرضٍ آن مصدود هست در مقام محصور که خصوص مرض هست از این لیس من مرض اینجور استظهار کردند. از آن طرف مواردی که احصار هم به کار رفته استعمالاتش را ببینیم یا مبهم است یا آنجاهایی که روشن هست پیداست مربوط به مریض است، مثلا این صحیحۀ زراره را من یادداشت کردم، اذا احصر الرجل بعث بهدیه فاذا افاق و وجدت للنفسه خفة فالیمض. این در مورد آن آیۀ شریفه. احصر الرجل فاذا افاق و وجد من نفسه خفةً. یعنی فرض این است که بیمار بوده، می‌گوید اگر این بیماری‌اش یک مقدار خوب شد توانست مسیر را برود و اینها چه کار باید بکند.

**شاگرد:** این آیه قرینۀ مقابله دارد؟

**استاد:** نه مقابله ندارد. نه مصدود ندارد، آن بحث دیگری هست که احکام محصور و مصدود با هم فرق داشته در آیات دیگر بعضی جاها پیغمبر مصدود بوده یک سری احکام بار شده، در مورد محصور احکام دیگری است، سؤالات این بوده که محصور و مصدود چه شکلی، می‌گوید اینها با هم فرق دارند، مریض یک احکام دارد، مصدود که محصور است مصدود یک احکام دیگری دارد. از این روایات خیلی روشن و مسلم هست، در مورد این آیه هم در خود این کلمه هم لغةً هم کلمات مفسرین اختلاف خیلی هست من عبارتش را خواندم، سعید بن جبیر در خود این آیه این را مریض معنا کرده، احصروا که مورد بحث ماست، سعید بن جبیر مریض معنا کرده، با توجه به اینکه آن ظاهرا آن آیاتی که، روایاتی که احصار را می‌خواهد معنا کند خصوص احصار در آن آیه را نمی‌خواهد معنا کند، چون خصوصیات خاصی ندارد، می‌خواهد بگوید احصار به معنای کلی احصار و حصر یک معناست، آن هم به معنای بیمار است، الذین احصروا فی سبیل الله یعنی به خاطر خدا مریض شدند که این مریضی‌شان باعث شده که نتوانند، لا یستطیعون ضربا فی الارض، لا یستیطیعون ضربا فی الارض نتیجۀ بیمار شدنشان هست. به نظر می‌رسد که این معنا را اوّلا اختلافی هست از جهت خود مفسرین که احصروا به چه معناست، روایات ما مسلم است، آن چیزی که برای من تعجب هست آن این است که چطور مترجمین یک دانه‌شان مثلا به تفسیر سعید بن جبیر توجه نکردند.

**شاگرد:** ترجمۀ مشکینی اشاره کرده به

**استاد:** نه، اختصاص ندادند، خیلی‌هایشان بیماری را آوردند، بسیاری از ترجمه‌ها کلمۀ بیماری ولی تصریح می‌کنند اختصاص ندارد. آن کسی که خصوص بیماری را اصلا می‌خواهد بگوید. من آن یک دانه هم ندیدم، یعنی این ترجمه‌ها را مراجعه کردم اختصاص، من تصور می‌کنم ترجمه باید یک مقداری با توجه به، اوّلا تفسیر و مهم‌تر از تفسیر روایات، روایات اهل بیت را نباید کم چیز کرد، به خصوص عرض کردم احصاری که اینقدر اختلاف چیز دارد، اصلا معنایش مشوش است در لغت، می‌گویم عبارتش را برایتان خواندم، خود معجم مقاییس اللغة می‌گوید مشتبه غایة الاشتباه، همینجور هم هست، اینقدر اختلافی هست که یکی، و یکی از قول‌های قوی در احصار اینکه احصار خصوص مرض است، البته بعضی‌ها می‌گویند حصر به معنای، آن اختلافی هم که این دارد در مورد اینکه بین احصار و حصر معناهایش فرق دارد یا فرق ندارد می‌گوید بعضی‌ها یکی می‌دانند بعضی‌ها دو تا می‌دانند امثال اینها، بعضی‌ها می‌گویند احصار مال مریض است، حصر مال دشمن است، بعضی‌ها برعکس گفتند، بعضی‌ها می‌گویند هر دو معنایش یکی است، به معنای جامع. ولی آن که در روایات ما روشن هست احصار و حصر به یک معناست و در مورد مریض هم هست، اختصاص به مریض هم دارد. بنابرین به نظر می‌رسد که این را باید در تفسیر دنبال کرد و این هیچ وجهی ندارد که به غیر این آدم مطرح باشد.

**شاگرد:** استاد شاید احصاری در خصوص حج را به بیماری معنا کردند، حرف سعید بن جبیر هم ذیل آیۀ حج است دیگر.

**استاد:** نه همینجاست، حرف سعید بن جبیر همینجاست.

**شاگرد:** به قرینۀ فی سبیل الله شاید اختصاص

**استاد:** احصاری که در لغت هم هست احصار آیۀ حج نیست، بحث کلی است، اصلا آن دعواهای احصار و حصر و امثال اینها به آیۀ حج ربطی ندارد. آن در روایات ما در ذیل آیۀ حج است که می‌گوید احصار با حصر با محصور و مصدود با هم فرق دارد، چون اصل مصدود داستان پیغمبر بوده که در آن صلح حدیبیه مصدود شده و اینها، دو تا مثال تاریخی در مورد محصور و مصدود هست، بیشتر مقایسۀ بین این دو مثال‌هاست. محصور بیمار شدن حضرت سید الشهداء است، حضرت سید الشهداء حج می‌خواستند بروند بیمار می‌شوند، حضرت امیر می‌آیند و گوسفندی می‌کشتند و حضرت را چیز می‌کنند. یکی هم مصدود است که پیغمبر در صلح حدیبیه. و نوعا مقایسۀ بین رفتار پیغمبر و رفتار حضرت امیر در داستان حضرت سید الشهداست، این چیزی که در روایت هست، ولی بحث‌هایش سر به نظر می‌رسد خصوصیت ندارد، واژه‌ها را دارم معنا می‌کنم که اصلا این واژه معنایش این است، محصور به معنای خصوص احصار به معنای اینکه خصوص مرض هست خیلی‌ها گفتند، فقط آنها مثلا محصورش را آمدند گفتند دشمن است، بین احصار و محصور فرق گذاشتند، این جهتش در روایت ما فرق گذاشته نشده و الا احصار به معنای خصوص مرض از قدمای اهل لغت و امثال اینها وارد شده. عرض کردم ما جایی که اهل لغت اجمال داشته باشند اگر روایت باشد آن روایت عمل می‌کنیم. اینجا که اصلا اینقدر بحث مشوش است خود لغت معلوم نیست چی به چی است خب اینجا روشن‌تر هست که باید به روایات عمل کنیم. خود آیه را هم. آن چیزی که تعجب هست هیچ کأنّ به کتب تفسیری مراجعه نشده، کسی مراجعه به کتب تفسیری بکند این اختلاف اقوال را می‌بیند، اختلاف اقوال را می‌بیند امثال اینها. عمدۀ قضیه این است که من فکر می‌کنم اگر هم مراجعه کردند خیال نکردند اختلاف اقوال است، مثلا از باب مثال فرق دانستند، در حالی که اگر لغت هم در کنار کتب تفسیر مراجعه می‌شد می‌فهمیدند که اینها بحث دارد، احصار را که آیا آن خصوص مرض است چی است امثال اینها.

**شاگرد:** فی سبیل الله شاید به قرینۀ فی سبیل الله اختصاص به مرض، احصار فی سبیل الله

**استاد:** فرقی ندارد یعنی در راه خدا مریض شدند دیگر، اشکال دارد آدم بگویید یک موقع به خاطر معصیت مریض می‌شود، من این را در جلسۀ قبل عرض کردم، یک موقعی شخص به خاطر، این اشاره به این دارد که مریضی‌اش به خاطر خدا، به خاطر خدا را هم توضیح دادم فی سبیل الله یعنی اینکه فی معصیة الله نیست، این تمام. بحث بعدی که حالا یک ریزه‌کاری‌هایی در مورد این آیه و نحوۀ چیزهایش داشته من از آن چیزها در می‌گذرم اوّل می‌خواستم بعضی چیزهایش را هم وارد بشوم دیدم خیلی کش پیدا کرد بعضی بحث‌های اصولی اینجا داشت می‌خواستم توضیح بدهم بعضی نکات اصولی در مورد مفهوم سالبۀ جزئیه، کلیه، اینها چیزهایی بود که خوب هم بود ولی دیگر آنها را در می‌گذرم.

**شاگرد:** ببخشید در شأن نزول آیۀ شریفه دارد که این در مورد اصحاب صفه نازل شده، بعد خب اینها

**استاد:** آن شأن نزول‌ها خیلی قابل اعتنا نیست. شأن نزول اصحاب صفه این است یا قبلی‌اش؟

**شاگرد:** نه همین آیۀ للفقراء

**استاد:** چون در مورد اصحاب صفه خیلی‌ها آن آیۀ قبلی را

**شاگرد:** در همین است.

**استاد:** آن شأن نزول‌ها خیلی اصلا قابل اعتنا نیست نمی‌شود بهش اعتنا کرد. جاهایی که اتفاقی باشد شأن نزول‌ها و از روایات ما بر خلافش چیزی استفاده نشود اینها اطمینان‌بخش است. و الا این شأن نزول‌ها تا به اطمینان نینجامد ارزش ندارد.

**شاگرد:** ما یصلح للقرینیة هم نمی‌شود؟

**استاد:** نه. عرض کردم مهم روایات ماست، خیلی پایبند، عرض کردم مراجعۀ به کتب تفسیری و اینها برای این است که اگر روایات یک ابهامی داشته باشد برای فهم روایات و الا ما محور اصلی را روایات اهل بیت می‌دانیم. این هم من در بحث چیز عرض می‌کردم اینکه نظارت فقه شیعه به فقه عامه آن این است که اصل روایات است ولی خب برای فهم روایات ما احیانا باید آنها را فهمید تا بتوانیم ما روایات را بفهمیم و الا روایات‌هایی که در انال انال دارد همین را می‌گوید، سؤال می‌کند از امام علیه السلام که این عامه‌ها پیغمبر چیزی هم بهشان علم داده؟ در ذهنم هست امام صادق علیه السلام می‌فرماید پیغمبر انال انال داده داده ولی آن جایی که محور علم هست عندنا معاقل العلم و ضیاء الامر، آن روایت‌های متعدد یعنی آن چیزی که روشن کنندۀ این هست که چه مقدار از آگاهی‌های عامه، آگاهی‌های واقعی و درست است و چه مقدار آگاهی‌های غلط هست روایات اهل بیت علیهم السلام هست. ما در تفسیر آیات هم عمدتا اینجوری می‌خواهیم معنا کنیم، ما روی روایات اهل بیت یک محوریت قائل هستیم به عنوان مفسر قرآن. بله اگر روایتی نبود، عامه هم اتفاق نظر داشتند، عامه که می‌گویم یعنی مفسرین اتفاق نظر داشتند با سیاق آیه و قبل و بعدش آن معنایی که می‌کنند هماهنگ بود خب طبیعتا اطمینان حاصل می‌شود در فهم معنای آیه چیز دیگر می‌شود. خب این تمام.

مرحوم آقای خویی یک استدلالی را برای اثبات قصد قربت در زکات دارند که در خیلی جاهای دیگر، در صوم هم دارند، در جاهای دیگر هم دارند که تمسک می‌کنند به روایت بنی الاسلام علی خمس، ایشان می‌گویند که در روایت بنی الاسلام علی خمس می‌گوید اسلام بر نماز و روزه و حج و زکات و ولایت استوار هست و چون قرینۀ سیاق اقتضاء می‌کند که در زکات هم قصد قربت مثلا معتبر باشد. شبیه همین را در صوم هم آوردند، جاهای دیگر هم این استدلال در کلام آقای خویی خیلی تکرار شده. اینجا اینکه چطور قرینیت دارد آقای خویی در ذهنم هست یکی بحث خود ولایت را هم رویش تأکید می‌کنند که اینجا ولایت کأنّ درش قصد قربت معتبر است. اینجا یکی دو تا نکتۀ کلی وجود دارد من بعضی‌هایش را اشاره می‌کنم. حاج آقا مفصل در صوم به این بحث پرداختند، اجمالا اشاره کنم و بحث را خیلی تفصیلش ندهم. به عنوان مقدمه اوّل یک نکته‌ای عرض بکنم آن این است این ولایتی که در این روایت آمده آقای هاشمی دیدم می‌گوید این ولایت از مقولۀ اعتقادات است، آیا این ولایت از مقولۀ اعتقادات است اصلا؟ یا از مقولۀ اعتقادات نیست، این یک مرحله. مرحلۀ دوم اینکه آیا آمدن ولایت قرینه است برای اینکه مثلا زکات درش قصد قربت معتبر باشد؟ یا نه قرینه بر خلاف است که حاج آقا مطلبی که دارند این است، می‌گویند اصلا ولایت توصلی است نه تعبدی، توضیحی می‌دهد حالا من این را هم بعد توضیح می‌دهم در جلسۀ آینده. حالا من آن مرحلۀ اوّلش را عرض بکنم، ببینید ما یک نکته‌ای را حاج آقا یک موقعی اشاره می‌فرمودند می‌فرمودند که ما اصول دین را می‌گویند اصول دین ۵ تاست، حالا بعضی‌ها می‌گویند اصول دین ۳ تاست این حرف‌های عوامانۀ بعضی روشنفکرهاست، عوامانۀ روشنفکران. اصول دین ۵ تاست بنابر مذهب ما، یعنی آن چیزهایی که کسی اینها را نداشته باشد داخل اسلام نیست، توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد روز قیامت. امامت جزء اصول دین است این را هم عرض بکنم از قدیم جزو ویژگی‌های مهم امامیه این بوده امامت را جزء اصل دین می‌دانستند یعنی اگر کسی امامت را قبول نداشته باشد از جهت کلامی مسلمان نیست، مرحوم شیخ مفید در اوائل المقالات دارد اتفقة الامامیة علی کفر من خالفهم، یک همچین شبیه این معنا را دارد. البته آن کفری که آنجا مطرح هست کفر کلامی است، یعنی روز قیامت در عداد مخالفین شیعه و کسانی که به امامت قائل نباشند در عداد مسلمان‌ها محشور نمی‌شوند. بحث کفر فقهی یک بحث دیگر است، آنجاها کفر در مقابل اسلام هست در بحث کلام کفر در مقابل ایمان است و اینها با همدیگر فرق دارد. این تقریبا بحثش از جهت روایات هم روشن است، هیچ بحث دغدغه‌ای هم در این جهت ندارد، هم از جهت اینکه ایمان شرط احکام فقهی نیست این هم روشن است، هم این جهت که ایمان شرط نجات هست، و در روز قیامت فرقۀ ناجیه فرقۀ مؤمنه است. که روایاتی که در مورد فرقۀ ناجیه هست این بحث‌هاست. امامت از یک طرف اینجا جزء اصول دین هست، از یک طرف می‌گویند که فروع دین ۱۰ تاست، تولی و تبری، آن چی است این چی است؟ خب حاج آقا توضیح می‌دادند می‌گفتند یک چیزی هست از مقولۀ اعتقاد، این جزء اصول دین است، یک چیزی هست از مقولۀ عمل خارجی، آن تولی و تبری است، تولّي و تبرّي فعل خارجی مبرز اعتقاد است، آن فعل خارجی مبرز اعتقاد واجب هم هست ولی واجب هست به عنوان واجبی هست که البته به شرطی که تقیه نباشد، امثال اینها. آن اعتقادی که جزو اصول دین هست تقیه بردار نیست، یک امر قلبی است، به خلاف این تولّی و تبری که اینجا هست. تولّی و تبری را اینجوری معنا می‌کنند، تولی و تبری که جزء فروع دین است و می‌گویند یعنی انسان امام را ولی خودش قرار دهد، یک نوع امر اعتباری نه آن اعتقادی. حالا یک نکته‌ای را عرض بکنم، این را مراجعه بکنید، من این را از حاج آقا شنیدم از قول مرحوم امام نقل می‌کردند که ما یک وِلایت داریم یک وَلایت داریم، وَلایت را می‌گفتند ولی قرار دادن که فعلی است از افعال مکلفین، مکلف وقتی امام را بر خودش ولی قرار می‌دهد این می‌گویند وَلایت مصدر تولي یعنی آن ولی قرار دادن. یکی هم وِلایت هست این وِلایت وصف والی است، یعنی سرپرستی، منصب است، منصب وِلایت، یک منصب داریم منصب وِلایت، یک وَلایت داریم. حاج آقا از قول مرحوم امام نقل می‌کردند که منصب هم وِلایت هم وَلایت، و وَلی قرار دادن فقط وَلایت است به نظرم اینجوری نقل می‌کردند. من در کتاب لغت اینجوری ندیدم که این شکلی تفسیر بین کسره و فتحه به این معنا، این را حالا ملاحظه بفرمایید رفقا

**شاگرد:** مرآة العقول گفته اگر فتح باشد به معنی محبت و مودت است، اگر کسر باشد تولی امر و مالکیت تصرف است.

 **استاد:** می‌گویم تفاوت‌هایی در لغت هست ولی آنجوری که مرحوم امام تفاوت گذاشتند، اوّلا اختلافی است، لغت را ببینید این را حالا ملاحظه بفرمایید لغت را که وَلایت باید بخوانیم یا وِلایت باید بخوانیم، لغت خیلی مختلف معنا کردند و این این شکلی. این مطلبی که مرآة العقول ایشان نقل کردند از یک جهت مؤید مرحوم امام هست که وَلایت فعل مکلف است، وِلایت وصف والی است. وِلایت یعنی منصب مالکیت والی نسبت به امر را ولایت می‌گویند. ولی وَلایت البته آن وَلایت را به معنای مودت و محبت معنا کردند ولی مرحوم امام این را معنا می‌کردند که والی قرار دادن، والی گرفتن، تولی و امثال اینها. اینها را ملاحظه بفرمایید در لغت ببینیم. من خیلی مختلف دیدم کتاب‌های لغوی را، حالا علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که این ولایتی که نکته‌ای که می‌خواهم بگویم حالا وِلایت وَلایت هر جور تلفظ صحیحش باشد دو نکته می‌خواهم عرض بکنم، یک این که جزو بنی الاسلام بر او هست جزء افعال مکلفین است، مثل صلاة، روزه، یک چیزی هست مربوط به مکلفین، این یک. و چیزی هست که مردم به طرف او دعوت شدند و ما نودی بشیءٍ مثل ما نودی بالوِلایة یا بالوَلایة. این دو.

و ظاهرا این اعتقادی نیست، در عداد فروع دین است نه در آن اصل اعتقاد و امثال اینها، این یک چیزی است فرق دارد یعنی همان تولی و تبری هست که جزء فروع دین است نه امامت است که جزو اصول دین است، این را می‌خواهم بگویم. حالا ادامۀ بحث باشد برای فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد